

◆ نوشته ای

که آینده را می بیند و می بوید و در آن می پوید
تو را به گذشته سنجاق نمی کند،
و دست و روی گذشته را
با تراوش قلم نمی شوید،

آینده را

چنان ترسیم می کند که
گذشته را - با همه زیبایی ها و زشتی هایش -
به موزه تاریخ می سپاری و
با قلم دل و جوهر مغز
آن را به تصویر می کشی که دل می گوید و مغز
می پسندد.

نوشته ماندنی

”گذشته“ را آن گونه که بوده است

و آینده را آن گونه که باید باشد

به تصویر می کشد

نه از خود چیزی به گذشته می افزاید
نه از خواسته های خود چیزی می کاهد.

۹۲/۸/۲۵/۱۷

◇ هنر نویسندہ،

قرار نیست،

حالت آنان را کہ در ”راہ بردن زندگی“، درماندہ اند
بہ تصویر کشد؛

بل، قرار است - بنا داریم

ویژگی آنان را کہ

قد افراشتہ اند، چہرہ گشودہ اند،

گام ہا فرسنگی

برای آنان کہ چشم می گردانند،

راہ می جویند

و زندگی می آفرینند -

موشکافی کند، و چہرہ پردازی.

◇ در نوشته خوب،

”عشق و اندیشه“ به هم می تابند

و به نویسنده حکم می کنند که: بنویس.

که اگر همان موقع ننویسد،

هر یک به راهی می روند.

چنین نوشته ای

جهت دارد،

پیام دارد،

احساس دارد -

دری می گشاید،

پرده ای بالا می زند،

حال حرکت می دهد و توان راه رفتن.

که همه این دستاوردها را

نویسنده، پیش از قلم به دست گرفتن

در خود پرورده است.

”قلم“ ناودانی است که

اندیشه ای پرورده و احساسی لطیف

از آن جاری می شود.

۹۲/۱/۹/۱۷

◇ خواننده دوست ندارد

نویسنده به جایش فکر کند،

قضاوت کند،

نتیجه گیری کند -

دوست دارد نویسنده به او

تصویر روشنی از آن چه هست بدهد

تصویری که او تصورش را هم نکرده است.

اما نویسنده باید به جای خواننده فکر کند

چشم و گوش را باز نگه دارد،

حرف های متفاوت افراد را بشنود

باید خود

تجربه کند،

آزمایش کند،

زیر و رو کند

و در تصویرگری

پر بارترین مفاهیم را،

دقیق ترین واژه ها را

کوتاه ترین ساختارها را،

خوشاهنگ ترین صداها را

طوری به نیش قلم دهد

که خواننده، با بسیار اندیشیدن،

همان پیام را بگیرد؛ که نویسنده فرستاده است.

۹۱/۴/۲۷/۱۴

◆ که

چه

چه گونه

بنویسد

دوست دارم

آدم ها با هم مهربان باشند،

زبان گفتگوی شان شیرین باشد،

ساختارهای شان زیبا.

همان را بگویند

که در دل دارند،

همان کنند

که می گویند.

به آن چه می گویند بیندیشند

و به آن چه می اندیشند،

عمل.

هر آن چه از دیگری انتظار دارند

خود به گردن گیرند و

هر آن چه بر خود می پسندند

با دیگری کنند و

هر آن چه بر دیگری نمی پسندند
از خود دور.
از باورداشت ها و دستاوردهای خود
زنگار تعصب بزدایند و
خوش تراش و خوش آهنگ
- به نجوا و آشکارا -
با آشنا و ناشناس
در میان نهند.

بارور از
آگاهی و دانش و دستاورد
فروتنی پیشه کنند و
دلاورانه و سربلند
جوانه های بزرگ را که در دل کاشته اند
در ذهن های در سایه افتاده
نشای گمانه زنند.

لبخند را
از ته دل
آرایش چهره کنند و

حرف دل را

با صدای نوشانوش گوش

جاری زبان.

گل میوه سخن را

سرسبد گفتار خویش کنند و

با تواضعی

که ریشه در ریشه جان دارد

در میان "گفت" و "گو" نهند.

واژگان پرمفهوم خوش آهنگ برگزینند و

در ساختارهای موسیقایی پرنشیب و فراز

که درخشش الماس دارد و لطافت پر گل

بیارایند.

و جان کلام را،

پیام اصلی را

انگشتی اش.

به آن چه می شنوند

بیشتر و بهتر از آن چه می خواهند بگویند

بیندیشند.

◆ نویسنده یا گوینده

قلم را و زبان را

نه در سراسیپی تند واکنش های نسنجیده

رها می کند و

در سیلاب احساس های غالب،

نه در میان صخره های پر سایه

و سر به آسمان کشیده

استدلال و اندرز، درگیر.

اندیشه های بلند و احساس های پرشور را

در عرصه های

کار و زندگی و اندیشه می نهد

با کودک و نوجوان و جوان،

با پرتجربه و کم تجربه،

آن گونه اندیشه ها تابانده و بارانده می شود

که هر کس احساس کند

این نگاه ویژه به اوست

این پیام برای او صیقل خورده است

این لباس به قد و بالای او دوخته شده.

نویسنده

همه جا

در آن چه می بیند و می شنود و می خواند

در آن چه با آن سر و کار دارد

پی "حقیقت" می گردد.

حقیقت، بیان واقعیت است

و

رسالت نویسنده کشف آن چهره از واقعیت است

که زندگی را می سازد؛

زندگی با همه زیبایی هایش را -

زیبایی هایی که انسان آفریدگار اوست.

نویسنده،

آفتاب است

باران است -

پُرمهر می تابد و

پُرصفا می بارد.

۸۷/۱۱/۱۸

◆ انتظار ما از یک نوشته خوب روشن است

در درجه اول باید لذت بخش باشد -

باید کششی داشته باشد

که نشود آن را نیم خوانده گذاشت.

باید حس کنجکاوی را

در خواننده به شدت تحریک کند،

باید از کلامی دلنشین برخوردار باشد.

باید با وجود لغت ها و تعبیرهای تازه اش،

ساده و روان و قابل فهم باشد.

در درجه دوم باید آموزنده باشد -

با خواندن آن، و حتی در هر کلام آن،

احساس کنی داری چیز یاد می گیری -

باید دانش و بینش و آگاهی ات را بالا برد،

باید از دنیاهای ناشناخته ای

برایت تصویر و پیام آورد.

باید که تو را با واقعیت های دنیاهای دور و نزدیک

آشنا کند.

باید بی تعصب

و دور از اغراض خاص

به تو آن چه را هست، و واقعاً هست، بدهد.

آن وقت داوری با خودت -

قبول یا رد با خودت.

در درجه سوم از تکنیک درست نوشتن،

از سبک های زیبا و پراستحکام نویسندگی

برخوردار باشد.

نه پیچیده ترین،

بلکه زیباترین حالت بیان

یک پیام را،

یک فکر نو را،

و یک شناخت علمی یا هنری را

به خود گرفته باشد.

نوشته ها را باید از یکنواختی شکل و محتوا درآورد؛

به آن ها تنوعی بخشید

که از اشکال مختلف پیام رسانی و انتقال افکار،

برخوردار باشند.

۱۳۵۸/۱۲/۱/۱۷

◆ بچه ها سلام،

عزیزترین عزیزان ما سلام.

شما چشم و چراغ مردم این مملکت هستید،
پدرها و مادرها، آن ها که این مشعل را - در این دو
امدادی - تا این جا آورده اند و به دست شما می سپارند
دل در مشت گرفته اند، چشم به شما دوخته اند که چه
خواهید کرد.

همه می دانند، نسل بزرگ تر از شما هم می داند، که
قرار نیست شما "مثل" آن ها باشید،

تقلید کننده از آن ها باشید.

و همین کار شما را مشکل می کند، زیبا می کند، پرشکوه
می کند و تازه در تازه.

چون شما قرار است بقیه راه را بدوید، راه های تازه
بروید، جاهای تازه را ببینید.

و این فرق دارد با آن چه ما دیده ایم.

اگر شما دستاوردهای ما را نگیرید و به آن ها اضافه نکنید،
زندگی دور خودش می چرخد، تفاوت نسل ها بسیار کم
می شود، و آن وقت شما هم باید مثل بچه گربه ها
همان گونه رفتار کنید که اجدادتان.

اما چیزهای دیگری در وجود انسان پیدا شده، رشد کرده
است.

آن اندیشه است،

اندیشه و بیان است،

توان ابزارسازی است و

زندگی اجتماعی.

انسان می تواند تجربه اش را در اختیار دیگری بگذارد –

در اختیار کسی که با او زندگی می کند،

و در اختیار کسی که بعد از او می آید.

◇ در لباسی نو -

اندیشه نو،

گفتار نو،

کردار نو -

دل در دست و

اندیشه بر زبان

به استقبال آن چه هنوز نیامده

و باید بیاید

می رویم -

او در راه است،

صدای پایش را می شنوی؟

صدای عشق است و اندیشه.

۱۳۳۹/۱۲/۱۴/۲۰

◇ باید لای چشم تان را باز کنید،
 و از آن ” لا“ ، آینه را ببینید.
 وقتی دیدید،
 همه داشته های تان را،
 در خیال،
 دور بریزید -
 برای هر داشته ای
 شناسنامه تازه بنویسید -
 از اول آن را تعریف کنید؛
 ببینید در خیز برداشتن از ”بودن“ -
 که رنگ باخته و از بیخ پوسیده است -
 به ”شدن“ -
 که یکسره پوست می اندازد و نوتر می شود -
 کدام داشته -
 با چه صورت و هیأتی -
 با شما تواند بود.
 اگر خُرد شدن داشته ها را ببینید
 و به خاک افتادن آن ها را؛
 دست به کار نشانیدن نشاهای جدیدی می شوید؛
 نهال هایی که بر آن ریشه ها می رویند
 و گل های تازه می دهند.

و مجبورید چند قدم آن طرف تر،
نشای تازه دیگری را به خاک کنید
و به انتظار گل تازه و میوه تازه
بی وقفه به آن
آب و آفتاب و مراقبت دهید.
”شدن“ پیوسته ”بودن“ می شود
و ”بودن“ ریشه شدنی تازه.

و در هرم جامعه انسانی
آنان جلوترند که
چابک سوار پریدن بر روی
اسب های تیزروی ارابه های ”شدن“ هستند -
و ارابه ها را به سوی هدایت می کنند
که ”زندگی“ در پیش روی می طلبد.

زندگی هم، افق دارد -
افقی که به دید ما مرز می آید
اما انتهایی ندارد
و هرگز به آن نمی رسیم.

۹۰/۱۲/۲۵/۲۱

◇ به تودهٔ مردم چسبیدن

و خصال آنان را ستودن،

یا خود، به نوعی، رفتار آنان را پیش گرفتن

پس پسکی رفتن اجتماع است –

نخبگان و پیش کسوتان و آینده نگران

باید راه هایی پیش پای توده بگشایند

که نرفته است،

نمی شناسد،

و گاه مخالف است؛

ولی، به سوی آینده است؛

آینده ای پر رفاه و پر صفا.

۹۲/۶/۱۶/۲۴

◇ در تمامی زندگی؛

از آن وقت که به یاد می آورم،
روی بالقوه خود کار کرده ام -
هشیارانه و هوشمندانه.
ولی، بخش کوچکی از آن -
از دانایی ها و توانایی ها -
بالفعل شده است.

من،

قاعده زندگی ام -

بالقوه را -

پیوسته و خستگی ناپذیر
گسترش داده ام.

و ارتفاع آن را -

بالفعل را -

به "فردا" نهاده ام.

که بالفعل

بزرگترین عامل و انگیزه

ساختن بالقوه

و محک درستی و کارآیی آن است.

بالبقوه من

زیر فشارها و ناهنجاری‌ها و حق‌کشی‌ها
زیر ناامنی‌ها و خطرهای بازدارنده و زندگی‌کش
شکل گرفته،

و مرا -

با چنگ و دندان -

تا این‌جا رسانده است.

و لذتِ زندگی من

امروز

از جرعه‌هایی است که

با لب تشنه

از جام لبریز بالقوه حیات خود

می نوشم

و دل به آیندگانی بسته‌ام

که بالقوه‌ها را

بالفعل کنند.

۸۶/۷/۱۲/۷

◆ در آن روزها

که ما کودکان

سخت محتاج

دست نوازشگر بزرگترها بودیم

تو کودکانه با ما بازی کردی.

در آن روزها

که دل در مشت گرفته

آرمان های بزرگ

به گردن آویخته بودیم

و در رسیدن به آن ها

جان بر کف

با آرمان خواهی و

مشارکت و

حمایت خود

به ما سر و سامان گرفتن آموختی.

در آن روزها
که تندباد حوادث
می رفت شاخه های ترد و نوحاسته
درخت تناور خاندان ما را
بر زمین افکند
تو با گستردن چتر حفاظت خود
محور به هم پیوستن عزیزان شدی.

در آن روزگار
که سالمندان می نشستند
تا نسلی دیگر به پا خیزد
دست های پرمهر تو
هم دست این را فشرد و
هم دست آن را.

و در این روزها
که برخی سالمندان
در خانه دل شان را
به روی ناتوانی و بیماری و بیکاری
می گشایند
تو درس روی پای خود ایستادن و
به آن دور دور دورها نگاه کردن
می دهی.

دلت به گرمی مهر باد
راحت به روشنی خورشید
عمرت به بلندی آفتاب.

◇ چرا فکر می کنید هر هنرپیشه خوبی فیلسوف خوبی هم

هست؟

مگر هر فیلسوف خوبی می تواند هنرپیشه خوبی باشد؟

”هنرپیشه“ را گذاشته اید رو به روی مردم

تا بگویند چه بکنند، چه نکنند.

او فقط می تواند بگوید چه گونه ”نقش“ ایفا کنند.

هر هنرپیشه ای باید ”فیلسوف“ باشد،

پزشک هم باید فیلسوف باشد،

”معلم“ بیش از همه،

اما نه هر هنرپیشه ای فیلسوف است

و نه هر فیلسوفی هنرپیشه.

۸۱/۲/۱۹/۱۲

◆ چه قدر از گذشته خود پشیمانم -
نه از آن چه کرده ام؛
بل از آن چه می توانستم بکنم
و درست بوده،
اما به فردا نهاده ام.
فرصتش هم پیش آمده،
شرایطش هم فراهم بوده،
عقلم هم می رسیده
و نکرده ام -
تا وقت و شرایط و حتی میل به آن
گذشته است.

وقتی به گذشته خود فکر می کنم -
به آن چه انجام داده ام؛
احساس غرور می کنم -
کیف می کنم.
برای همین هم
دلَم می خواهد
به همان سن و استعداد و موقعیت ها برگردم
ولی با تجربه امروز
برگردم
و برخوردارم
با آن چه پیش می آید بکنم،
لااقل با تجربه زمانی که بر می گردم.
۹۱/۱۱/۷/۱۴

◇ ما همه را می رانیم به طرف درست راه رفتن؛
با کشف و اختراع و ابزارشناسی و ابزارسازی.
و با کاربرد آن ابزارها آشنای شان می کنیم
و گاه بر آن ها مسلط؛
وقتی مکتشف و مخترع بارشان می آوریم؛
پژوهشگر و دانشمند با ارزش می شوند.

ولی روی راه درست کار نمی کنیم
و اگر کار می کنیم
به رقابتی دامن می زنیم -
تا در این مسابقه جلو بزنیم
ولی راه به کجا ختم می شود، . . .

۹۱/۱۲/۲/۲۲

◇ زن و مردی که می خواهند، مشترکاً
بچه دار شوند؛

باید همدیگر را بشناسند،

بفهمند،

قبول داشته باشند

و بیش از فرزند آینده

روی خود کار کنند -

مثبت نگر باشند

خوبی ها را ببینند و بستایند

لباس باورداشت ها را

دایم بشویند و آفتاب دهند

دست به خانه تکانی شان

در مورد عادت ها خوب باشد

گوش شنوایی داشته باشند -

در شنیدن آن چه "میل" ندارند بشنوند

کاسه ذهن شان را

رو به بالا بگذارند

تا دانه های "عشق و اندیشه"

توی آن بریزد و بارور شود.

◇ دموکراسی عوام پسند،

برای برخی جامعه‌ها و اجتماع‌ها، خوب نیست -
برای جامعه‌ها و اجتماع‌های کاملاً "یکدست" خوب
است؛

که نمی‌تواند وجود داشته باشد
همیشه، در هر اجتماعی، انسان‌های

آینده‌نگر، پیشرو، راهگشا
در اقلیت هستند،

آدم‌هایی

که در یک خط راست و با هم

مسابقه دو را شروع می‌کنند

بلافاصله صف آن‌ها در یک خط شکسته می‌افتد -
حاصل جمع‌شان به شکل مثلث درمی‌آید.
همه؛ یک‌توان دویدن ندارند.

◇ ارزش هر کار
نه به صرف وقت،
نه به صرف نیرو،
نه هزینه،
بل به اثری است که
در زندگی می گذارد -
در گره ای است که باز می کند
در دوامی است که می آورد،
در زیبایی است که می آفریند،
در روحی است که شاد می کند.

۹۴/۱/۲۱/۱۷

◆ هیچ افتخاری نیست که بگوییم زبان ما هزار سال است
تغییری نکرده،

شاید افتخار این باشد که بگوییم
هزار سال است زبان ما پاسخگوی نیازمان است.
هیچ ایرادی ندارد؛
همان طور که بعضی ابزارهای از دور خارج شده
به موزه ها سپرده می شوند،

پاره های بی مصرف زبان نیز

به موزه سپرده شود

همین جور که زندگی متحول می شود

زبان باید برای نیازهایی که پیش می آید

واژگان و ساختارهایی داشته باشد،

صدر همه کارهای ما اندیشه است، خردورزی است،

ما زبان یاد می گیریم -

که فکر دیگران را بفهمیم

که دستاورد دیگران را بگیریم -

دستاوردهای یک دانشمند را

یک اندیشمند را، یک فیلسوف را.

ببینیم کسی که چیزی تازه پیدا کرده است

چه می گوید.

◆ قدرت های ذهنی

نیروهای عینی را بیدار می کنند،
به جنبش می آورند،
و گاه به پیروزی می رسانند.

نیروهای عینی که جلو افتادند،
چادر "فرهنگ" خود را
بر سر قدرت های ذهنی می کشند.

شماری از صاحبان قوای ذهنی،
برای حفظ خود،
دنبال نیروهای عینی می افتند
و تا جایی که بتوانند
دست و روی آن ها را می شویند.

از میان قدرت های ذهنی
آنان که بسیار جلو می افتند؛
از قدرت های عینی جدا می شوند
و اگر این جدایی به طول انجامد،
دچار بحث های "تجربیدی" روشنفکرانه می شوند.

از میان روشنفکران آنان که
ظرفیت ناکامی ندارند،
و نتایج را بسیار دور از خواست خود می بینند؛
می شکنند، می بُرنند، می نشینند؛
و گاه به ضد آن چه هست، زبان می گشایند.

و پیدا می شوند کسانی که
می دانند چه بخواهند
و می دانند چه گونه به آن برسند.
استوار می ایستند و
تلاش می کنند
تا یاد بگیرند

چه گونه چادر فرهنگی خود را -
چادر دانش و رفاه و شادی و با هم بودن خود را
آن قدر بکشند تا سر نیروهای عینی را بگیرد.

ولی در بالای نوک اجتماع لوزی شکلِ نیروهای عینی و
قدرت های ذهنی
نوآورانی دارند چادرهایی می بافند
با تار و پودی که "مردم" ندیده اند،
نمی شناسند و رنگی دیگر به زندگی می دهد -
رنگی که به بی رنگی، فراوان رنگ می بخشد.

۹۲/۸/۲۴/۱۸

◆ چه می خواهیم؟

از این همه تلاش چه می خواهیم؟
وقت و انرژی و پول مان را صرف چه می کنیم؟
به کجا داریم می رویم،

به چه می خواهیم برسیم؟

اگر در خیابان به کسی برخوردید
که دارد با عجله به طرفی می رود
و از او بپرسید به کجا می رود،
آیا خنده دار نخواهد بود
اگر در جواب تان بگوید:

”نمی دانم!“

آیا واقعاً او نمی داند به کجا می رود؟
اگر او نداند به کجا می رود خنده دار است،
اما اگر بداند به کجا می رود
و نداند برای چه،

حتی اگر بداند برای چه
ولی آن ”چه“ برایش روشن نباشد،

مفهوم نباشد،
منطقی نباشد،
قابل اعتماد نباشد،
قابل دفاع نباشد،
ارزش دست یافتن نداشته باشد ...
باز همان است که بود -
خنده دار است -
شاید هم گریه دار.

چرا چنین می کنیم؟
این "چرا" باید
در مقابل هر برنامه و حرکت ما قرار گیرد.
نتایج هر حرکتی باید به روشنی دیده شود،
حرکت بعدش معلوم باشد.
هدف ما باید روشن، قابل تعریف، قابل ترسیم،
و بالاتر از همه، قابل دفاع باشد.
هدف ما را باید
برنامه ای علمی، سیستماتیک، زمانبندی شده،
قابل ارزیابی، و قابل ارزشیابی
حمایت کند.

بدون برنامه

امکان دست یابی به هدفی ارزشمند،
هدفی که در دوردست ها قرار گرفته،
و ارزش "دست یابی" دارد
جز در خیال نمی گنجد.

هدف باید روشن باشد،

برنامه باید سیستماتیک باشد،

حرکت باید جهت داشته باشد،

ولی این عمل ماست

که نشان می دهد به کجا خواهیم رفت -

به ما می گوید "بلی" یا "نه".

تلاش ما،

روش ما،

نحوه برخورد ما با مسایل

تعیین کننده است.

اعلام هدف بدون ارایه برنامه

فقط گنده گویی است،

ارایه برنامه نیز
بدون اتخاذ روش های علمی،
سنجیده، موجه، پرتوان
و قابل ستایش
راه به جایی نخواهد برد -
امیدی زنده نخواهد کرد.
اگر هدف ما
پاسخی باشد مثبت به نیازی شناخته شده،
اگر برنامه ما
پلکانی باشد قابل اعتماد برای رسیدن به آن قله،
اگر روش ما تضمین کند
پیمودن این راه را
و رسیدن به آن پایگاه را، ...
آن وقت بدون نظام،
بدون سازمان دهی،
بدون تنظیم روابطی
که امکان ها و نیروهای ما را به هم پیوندد،

روش های مان

تلاش های پراکنده ای خواهد بود -
که تک تک زیباست،

ولی در یک مجموعه زنده،

در یک مجموعه به هم پیوسته،

پویا و پرتوان -

چون بدن -

قرار نمی گیرد.

سازمان باید چون "بدن" کار کند.

اگر هدف درست باشد،

برنامه درست باشد،

روش درست باشد،

سازمان درست باشد

آن وقت ابزار -

یا بهتر بگوییم

تکنولوژی

و نیروهای مالی - مادی -

در دست آن سازمان دهندگان،

پرتوان و پربازده خواهند بود.

۱۳۶۵

◆ ما خوب می دانیم که برای انجام هر کاری دو نیروی اصلی به هم می آمیزد -
نیروی عینی و قوای ذهنی.
نیروهای عینی ما فراهم است -
همه مردم این سرزمین دل در مشت گرفته اند و آماده اند.
بینیم وضع قوای ذهنی ما چگونه است -
توده های عظیم دهقانی ما عمدتاً بی سوادند،
آدم بی سواد اولین وسیله دریافت علم و اطلاع را، که همان توان خواندن است، ندارد.
ما با توده بی سواد کار زیادی نمی توانیم بکنیم،
بهداشت به درستی نمی تواند به روستاها راه یابد،
بیماری، ناتوانی های جسمی، نقص عضو و پیری زودرس نیروهای ما را تحلیل می برد.
وسایل مدرن کشاورزی و تکنیک های پیشرفته تولید نمی تواند جایی در روستاها باز کند؛
چون وسیله فقط "وسیله" است،
این توان به کار بردن وسیله ها است
که به آن ها قدرت و جان می دهد.

در روستاها هنوز، آن طور که لازم است، نمی توانیم سازمان دهی کنیم؛

چون مدیریت و سازماندهی روستایی مان عمدتاً فاقد شیوه های علمی و امتحان داده است.

ناهماهنگی هایی نیز در برابر نوآوری ها و تغییر و تحول های اساسی دیده می شود که ناشی از عادت ها و سنت های دست و پا گیر روستایی است.

سری به کارگاه ها و کارخانه ها بزنیم -

ما کارگر ماهر کم داریم، متخصص کم داریم،

فاصله کاری بین مهندس و کارگر صرف به درستی پر نمی شود.

از مدیریت ها دیگر سخنی به میان نمی آوریم.

مدرسه های مان هم همین طور است.

نیاز به مدرسه و کلاس و معلم و وسایل - به دلیل ازدیاد

دانش آموز - باعث شده است که نتوانیم نیروهای کاری

خود را به حداقل صلاحیت تدریس و مدیریت برسانیم و سر

کلاس و مدرسه بفرستیم.

◆ مشکل ترین کار، دستاورد در فرهنگ تازه و نو است -
انسان موجودی اجتماعی است - که در این با هم بودن -
هر چه فشرده تر باشند
قوی تر
هر چه متنوع تر باشند
کارآمدترند،
و هر چه زمین و زمان را بشناسند
بلندپروازترند
و در این یکی شدن - با زدودن خوی حیوانی که به
نیروی عینی متوسل می شود -
آدم ها هر چه قدرت ذهنی خود را شستشو دهند و به
ارتفاع کشند
زندگی به کام شان خوش آیندتر است.

۹۳/۱۲/۵/۱۳

◇ ما باید از ذهن مان دور کنیم -
که دیگران سرنوشت ما را رقم می زنند.
باید اندیشه را پرتوان کنیم -
اندیشه باید توان درک داشته باشد.
و زبان باید توان آن را داشته باشد
که هر چه اندیشه می پرورد
به بیان آورد.

◇ حرکت و تغییر و جا به جایی و تفاوت را ببینید
تا آن طور که شایسته است با نتایج آن برخورد کنید -
حرکت ذات هستی است؛
همان طور که تفاوت بافت آن
و حرکت و جا به جایی و تغییر تفاوتی به وجود
می آورد؛
که اگر آن را به جا نیاوری و آن طور که هست درنیایی،
در می مانی و بیرون می افتی.

۹۳/۱۲/۵/۱۸

◆ فکر کنید،

مشورت کنید،

مقایسه کنید.

در مقایسه باید

با همگوش مقایسه کنید

با گذشته اش مقایسه کنید

با هدف تان مقایسه کنید.

◆ کیفیتِ خوب موجب کمیتِ خوب می شود

و کمیتِ خوب اگر غافل شوی گول می زند.

دایم باید کیفیت خوب را ارزشیابی کرد

اگر خوب پیوسته به ”به تر“ تبدیل نشده باشد

توجه به کمیت ما را می کشد تا به ”سر“ زمین مان زند،

و تقریباً همه شکست ها و تلاشی ها ناشی از این جور

فریب هاست.

در هر چیزی اول به کیفیت توجه کنید

دوم به کمیت.

◇ هنرمند نباید

دنبال جریان سیاسی روز باشد

که اگر باشد

عمرش به درازای

عمر آن سیاست خواهد بود

اما "سیاست"

برای غنی کردن خود

برای اعتبار بخشیدن به راه خود

و برای گسترش کارش

باید مورد تأیید

نویسندگان، شاعران، پیکرتراشان، نقاشان، آهنگ سازان،

و دیگر نوآوران

و زندگی آفرینان

باشد.

۹۲/۷/۵/۴

◆ تا دوست داشتن نباشد،

تفاهم دست نمی دهد،

تا تفاهم نباشد،

توافق دست نمی دهد،

تا در دوستی و تفاهم توافق نباشد

رضایت دست نمی دهد،

توافق و تفاهم و یکی بودن و دوست داشتن پایدار

می ماند

اگر توافقی با فشردن ۳ دست گرم و صمیمی حاصل شود:

دستِ دهنده،

دستِ گیرنده و

دستِ جامعه بزرگ آینده ساز.

۹۴/۱/۲۱/۲۳

◇ مردم روی زمین

روزی دارای یک فرهنگ خواهند بود
و آن آمیزه ای از فرهنگ هاست -
نه تسلط یک فرهنگ بر فرهنگ های دیگر.
روزی مردم زمین یک زبان خواهند داشت
ولی هر کس سهم خود را
در آن تمدن، در آن فرهنگ، در آن قدرتمندی
خواهد داشت

و ما، دل مان می خواهد

بیش ترین سهم را داشته باشیم.

◇ اگر ما بخواهیم زبانی غنی داشته باشیم

باید از بطن فرهنگ بگیریم

- این به آن معنا نیست که

آن فرهنگ را بپذیریم، یا تبعیت کنیم.

◇ ذهن را باز کنید.
”یاد گرفتن“ شرط اول است،
شرط لازم است،
و فهمیدن شرط ضروری.
وقتی آدم چیزی را می فهمد
می شود جزو توانمندی اش
با آن می تواند مسائل زندگی اش را حل کند.
اگر آن را که می فهمد
به اجرا نکشد
تصحیح نمی شود،
رشد نمی کند،
برومند نمی شود.

◆ کیفر دهندگان

باید پیش خود حساب کنند:
آیا آن چنان شرایطی به وجود آورده اند
که آنچه را ” گناه “ می نامند پیدا نشود
در حالی که پیدایش ” گناهان “
خود نشان دهنده این است که
عوامل به وجود آورنده ” گناه “ از بین نرفته است.
لذا
کیفر انسان
نمی تواند مفهوم صحیحی داشته باشد.

۱۳۳۵/۵/۱۷/۱۶

◇ کاری را بر خلاف فلسفه خود انجام نمی دهم،
نمی گویم این کار غلط است
ولی خود یواشکی دنبالش کنم.
پس هر چه انجام می دهم
مطابق فلسفه ام می باشد،
ولی این فلسفه
پیش همه کس
یکسان مورد قبول واقع نمی شود
و هر کس مطابق با فلسفه زندگی خود
تکه ای از آن را می پسندد.

۱۳۳۶/۱/۱۲/۲۰

◇ در عصری که ما زندگی می کنیم
اندیشه و بیان هویت آدمی است.
شخصیت و اعتبار آدمی
در احساس و اندیشه و کارآیی اوست.

◇ اگر ما

فلسفهٔ درستی داشته باشیم و

طبق آن رفتار کنیم؛

ولی دیگران،

به علت عدم درک آن،

ما را درست قضاوت نکنند،

نباید از روش خود دست برداریم،

یا به شکلی دیگر،

به اختفای اعمال مان میل کنیم؛

باید بکوشیم تا قضاوت دیگران درباره ما

و طرز کارمان

قضاوتی به جا و عادلانه گردد،

و بالاتر از همه،

رفتار ما

برای شان عادی و منطقی تلقی گردد.

۱۳۳۵/۱۱/۷/۱

◇ بعضی ها

وقتی که در راه رسیدن به آرزوی شان
به مانعی بر می خورند
عوض آن که
اراده خویش را
در دست یافتن به آن آرزو
مستحکم سازند
از سروه آرزو می زنند.

۱۳۳۵/۵/۱۷/۲۱

◇ با گذشت زمان،

دایم از گمان فاصله می گیریم
و به یقین نزدیک می شویم
و هر چه به یقین ها
نزدیک تر می شویم،
دامنه گمان ها وسیع تر می شود.

۹۳/۴/۱۹/۱۱

◇ یکی در برکه شنا می کند،
یکی در دریا
یکی پایش به زمین می رسد،
یکی دیدش به ساحل هم نه.
هر دو شنا می کنند –
اما این کجا و آن کجا.

◇ من،
روی یک مدرج ۱۰۰ درجه ای
ایستاده ام.
یک طرفش تو ایستاده ای
طرف دیگر او –
با نیروهای جاذبه و دافعه برابر.
تو مرا می رانی،
او مرا می خواند؛
گله ات از چیست؟

۸۷/۶/۱۵/۱۸

◇ “جامعه”

از دو هرم

که قاعده به قاعده

به هم جفت شده اند

تشکیل شده است -

رأس یک قطبِ آن پیش روها هستند و

رأس قطب دیگر پس روها.

بستگی دارد به این که

کدام فائق آیند -

صعود و سقوط جامعه در همان است.

◇ برخی با آن چه دارند

ناراضی اند؛

و برخی به آن چه دارند

راضی -

انسان باید همیشه

به آن چه دارد راضی باشد،

ولی هیچ گاه

به آن چه دارد -

قانع نگردد.

◇ فرصت‌ها

آهسته و نوک پا

از در ورودی می آیند -

پرتو بر تو می فکنند؛

اگر بیدار بودی دامن یکی را چسبیدی؛

مال تو می شود

وگر نه آرام و پاورچین

از در دیگر - خارج می شوند -

و در را پشت سر خود می بندند.

۹۳/۱/۷

◇ فرصت‌هایی را که خارج از اراده ما پیش می آید

باید شناخت،

پیش بینی کرد و

خود را برای برخورد با آن آماده.

فرصت‌ها

- چه آن را بسازی چه خود پیش بیایند -

زیاد نمی مانند؛

باید بدانی چه گونه از آن بهره مند شوی

و به موقع دست به کار.

۸۹/۷/۱۱/۱۰

◇ برخی فرصت‌ها را می‌بینند

می‌شناسند

به حساب می‌آورند

نقل محفل‌شان می‌شود -

اما فقط می‌بینند.

مثبت می‌شمارند

و کیف می‌کنند.

وقتی رفت

با افسوس دنبالش می‌دوند

اما سرعت این کجا

آن کجا؟

۸۹/۵/۲۳/۱۲

◇ ”واقعیت“ها

خاطره می شوند -

واقعیت ها پیر می شوند،

خاطره ها جوان می مانند،

برنگردید سر واقعیت؛

هر چند لذت برده باشید

بگذارید - خاطره از آن واقعیت زنده بماند،

شما به واقعیت تازه تر

و جوان تر

رو کنید.

خاطره تازه را بسازید.

◆ اگر

کاری درست است،

و از تو ساخته است،

و باید انجام شود -

درنگ مکن -

فقط این جور کارها را

اولویت بندی کن.

آن ها را

که وقت تو اجازه می دهد

به عهده گیر -

بقیه را بسپار

به آنان که می توانند،

صلاحیتش را دارند

و آماده اند.

۹۰/۱/۲۳/۲۰

◇ دانش شرط لازم است،

شرط کافی نیست؛

اندیشهٔ راه بردن دانش را می خواهید.

تجربه کافی نیست؛

خرد بهره برداری از تجربه ها را می خواهید.

تلاش کافی نیست؛

شیوه های تلاش،

علم تلاش،

مهارت تلاش،

و

خرد تلاش کردن را می خواهید.

حرکت کافی نیست؛

به موقع حرکت کردن مهم است.

◆ آینده را که از هیچ نمی سازند؛
آینده از ”حال“ ساخته می شود.
تو اگر حال را در نیابی
اگر حال را نفهمی -
اگر عناصر حال را
با کیفیت و کمیت و رابطه آن ها
درک نکنی،
با چه و چه گونه می خواهی
”آینده“ را بسازی؟
آینده همان حال است که آینده می شود.

۸۶/۱۱/۲۲/۱۸

◆ دفاع از ضعیف،

آیا، مَلاً،

تأیید ضعیف

و کم بها کردن "قوی"

نیست؟

طبیعت چه می گوید؟

اگر ضعیف ها و ناتوان ها

زیر پوشش حمایتی گرفته شوند

آیا طبیعت و هستی مرتبط با ما

رو به ضعف نخواهد نهاد؟

ضعیف را تقویت کنید،

نه حمایت!

۸۱/۲/۱۹/۱۲

وقتی

...

وقتی

خواننده

یا شنونده ای

نیاز داشته باشد

پیام پیام دهنده را

با اندیشه ای ژرف دریافت کند،

وقتی

بتواند

جان کلام را -

هسته پیام را

در ذهن نگه دارد و

با تجربه های زندگی درآمیزد،

وقتی

واژه های شفاف و ساختارهای سرراست

بتوانند

او را به جاهایی که ندیده است هدایت کنند،

وقتی

بتواند

هم آن را که پیام دهنده می فرستد
همان گونه که او می خواهد
دریافت کند،

وقتی

شوق آن داشته باشد
که پیام های دریافت شده را
با دیگری در میان نهد و
به نظرخواهی بنشیند،

وقتی

ببیند

پیام را

می تواند نپذیرد،
اصلاح کند،
یا به سینه و دل بسپارد،

وقتی

احساس کند

این همان حرف های دل اوست
که با واژگان و ساختارهای دلخواهش
از زبان و قلم دیگری جاری شده است،

وقتی

با دلی شاد و چهره ای خندان
دریافت شده های تازه را
در تاقچه باورداشت ها و قبولداشت هایش
بنشانند،

وقتی

با آغوش باز،
دستی پرمهر بر سر تازه واردان بکشد،

وقتی

پیوند

جوانه های نوخاسته
بر روی ریشه های در خاک دویده
به او آگاهی و بینش آن دهد
که نادیده ها و ناشنفته ها را
به جا آورد و به تجربه ای تازه کشد،

وقتی
بتواند
بر بال هر پیامی
نشانی و مثالی
از آن چه دیده است و می شناسد بنشانند
وقتی
بتواند
از دل هر پیام
پیام های زنده نوشکفته ای بیرون کشد،
و با آن نو رسیده ها
پاسخ هر پرسش نپرسیده ای را بدهد
وقتی
با پیام های دور و نزدیک
بزرگ و کوچک
قدیم و جدید
خودی شود؛
یکی شود -
خودش
خود پیام ها شود و
پیام ها خود خود او،
وقتی
...

آن وقت

به عاشق زندگی؛

به آن کس که

انسان ها را دوست دارد و

ستایشگر انسانیت انسان است،

اجازه خواهد داد

مینیاتور زیبایی های زندگی را،

مینیاتور آرزوها و آرمان های بزرگ را

بی قاب و بی پرده،

بر جای جای پیشانی بلند آینده او بنشانند.

◆ ما "داشتن" را به خدمت "بودن" می کشیم؛

سالم بودن، چابک بودن، سریع بودن، درست راه رفتن.
در خدمت دلشاد بودن، خندان بودن،
دلشاد کردن و خندان کردن؛

در خدمتِ احساس لطیف داشتن و احساس های لطیف را
دامن زدن.

در خدمتِ به کار گرفتن آن چه ضروری است، و از خود
دور کردن آن چه مصرفی ندارد.
در خدمتِ پدید آوردن آن چه مصرفی دارد، و ترک آن
چه به فرسودگی رو آورده است.

در خدمتِ آب ریختن به آسیاب زندگی و خشکاندن آن
چه باطلاق شده است.

"داشتن" برای "بودن" است

نه "بودن" برای "داشتن".

ما "بودن" را به خدمت "شدن" می کشیم؛
بودنی که گام به گام و لحظه به لحظه راه شدن می رود،
شدنی که رفاه بیشتر، صفای خوشایندتر و کیفیت برتر،
زیبایی چشم نوازتر، آهنگ خوش نواتر
و استحکام پردوام تر بار می آورد.

ما کیفیت برتر را
در خدمت کمیت بیشتر می خواهیم؛
کیفیتی که کمش زیاد می نماید و زیادش کم -
کیفیتی که نیاز و احساس تو را - به طرف خود می کشد
و
کمیت از ارزش و خوشایندی آن نمی کاهد.

ما، در هر حرکت و تولیدی می کوشیم به نیازهای
شناخته شده پاسخ دهیم -
نیاز شناخته شده آن نیست که آمده است؛
آن که آمده است دیگر رنگ باخته

نیاز شناخته شده آن است که هنوز نیامده - اندیشه و آینده نگری، در ترکیب و تغییر و تحول آن مؤثرند، و ترسیم آن نوید از آمدن آن چه هنوز ندیده ایم - و خواهیم دید - می دهد.

۹۵/۵/۷/۴

ما، خوب کار نمی کنیم،
که خوب "پول" درآوریم -
ما، خوب پول درمی آوریم؛
که خوب "کار" کنیم.

۹۵/۵/۸/۱۱

◆ با پشت سر گذاشتن
 هشتادمین "سالروز" تولدم،
 "بودن" را،
 از نو شروع می‌کنم -
 تن پوش های
 بدبینی و بدگویی و بدخواهی را
 در آتش می‌افکنم؛
 و تن و روان برهنه ام را
 به یخ آبِ آبشارِ زلال "عشق و اندیشه"
 می‌سپارم،
 تا کمرنگ‌ترین لکه‌ها نیز
 زدوده شوند.
 پاک پاک که شدم؛
 بر راهوار تیزپای "بودن" می‌پریم
 و بی‌درنگ، به سوی "شدن" می‌تازم.
 به سوی شدنی که -
 اندیشه می‌سازدش
 و احساس راهش می‌برد.
 می‌تازم و می‌تازم -
 تا حرف‌هایم به دنبال کارهایم بدونند؛
 و از آن‌ها
 جهان بینی خوشایندی به نمایش کشند.